



گفتگو



غم خوار مردم بود

مصاحبه با محسن نجاشی از مجاهدین دوره مقاومت غرب کابل

فعالیت می کردیم و دولت نمی توانست ضربه بزند و کانال‌ها را نیز خبر نمی شدند.

بعد از آن که از زندان آزاد شدیم و عسکری را به پایان رساندیم، رژیم کمونیستی دوباره ما را گرفتند و چند وقت بعد براساس ضمانت رها شدیم و مجبور کابل را به مقصد ترکمن، بهسود و بامیان ترک گفتیم. در آن جا با استاد شهید از نزدیک آشنا شدیم و بعداً ایشان را در پشاور ملاقات کردیم. با تشکیل حزب وحدت، بسیار از بچه‌های سازمان نصر فرار کرده

پیداایش: شما قبل از زمان جهاد در کنار شهید رضایی و شهید واحدی مبارزه می کردید، چطور شد که شما به طرف حزب وحدت بیایید و با رهبر شهید از چه وقت آشنا شدید؟

نجاشی: در کابل شرایط بسیار سخت بود. در جلسه تشکیلاتی بیشتر از چهار نفر اجازه نداشتیم که تشکیل شود و شرایط بسیار ضیق و خفقان آور بود. در این دوره سازمان نصر بسیار فعال بود، آنان اصول مخفی کاری را رعایت می کردند، همه با نام مستعار

که شما نور چشم ما هستید و دستی که علیه شما تصمیم بگیرد بشکند و من به یاد شما هستم و می‌روم از شما دفاع می‌کنم. او رفت و بعد استاد شهید خودش آمد و بدون کدام تظاهر و ریا گفت؛ این تصمیم که گرفته شده تصمیم شورای مرکزی حزب وحدت است. ما جهاد و مبارزه کردیم، به مردم خدمت کردیم و ما هرکس را نظر به مسلک‌شان وظیفه می‌دهیم و شما چه راضی باشید یا نباشید این تصمیم شورای مرکزی است. این را گفت و رفت. تمام بچه‌ها به شمول خودم از قاطعیت استاد مزاری خوشم آمد و وفادار شدیم. تا آن زمان ما گلایه‌مند بودیم که چرا از مجاهدین کابل به وظیفه معرفی نشده است.

بنیادپیش: شهید مزاری چگونه توانسته بود تمام نیروها را به شمول جوانان که می‌گفتند بعضی‌شان احساساتی بود و حرف کسی را نمی‌شنید، مدیریت کند؟

نجاشی: رفتار شهید مزاری خیلی قاطعانه بود. من خودم صد و سه نفر داشتم که در دهم‌زنگ، حوزه پنج، کارته چهار و پیش روی لیسه مسلکی نسوان، پیش قلائی چیدگر اونچی به ایفای وظیفه می‌پرداختم. بعد استاد گفت یک لوا به نام لوای ۷۲ به قوماندانی ژنرال رجب تشکیل می‌شود و برهمن اساس سه کندک نیز ایجاد شد که قرار بود قوماندان یکی از این کندک‌ها من باشم. پیش استاد رفتم و گفتم استاد لوای ۷۲ تشکیل شده است، موقف من در این جا چیست؟ استاد بسیار واضح و پوست‌کنده گفت که در این جا جایی نداری. گفتم لوایی که تشکیل شده همه نیروهایش از من است، چطور من در این جا جای ندارم و گفتم من خیانت کردم، کدام ضعف دارم و یا به من اعتماد ندارید؟ استاد گفت آن طور نیست، تو نظامی و کادر نیستی، ما کسانی را در آن جا جذب می‌کنیم که کادر و تحصیل کرده نظامی باشد. تو در این جا مناسب نیستی و تورا در هر جای دیگر که خودت بگویی جذب می‌کنیم و اگر راضی نیستی، می‌توانی نیروهای خود را بگیری. بچه‌های کابل که همه‌شان چریک بودند دو دسته شدند، یک

بودند و در پشاور دفتر داشتند؛ ولی شهید مزاری وقتی در پشاور آمد در هر دفتر حزب وحدت مهمان می‌شد و با بچه‌ها صحبت می‌کرد و دیدگاه‌های آنان را می‌شنید. یک تعداد جوان احساساتی لوحه سازمان نصر را برنداشته بودند و آن‌ها به این فکر بودند که استاد به حساب نصری‌گری شاید زیادتر با ما تماس بگیرد و توجه داشته باشد و ما بخواهیم این جا بیاید و مهمان شود. از استاد تقاضا کردند که در دفتر آنان بیاید. استاد در جواب آنان گفت؛ شما تا زمانی که لوحه سازمان نصر را برندارید، من اصلاً در دفتر شما نمی‌آیم. آن‌ها لوحه را برداشتند و استاد به دیدار آنان در دفتر سازمان نصر سابق تشریف آورد.

بنیادپیش: شما در کابل بعد از سال ۱۳۶۸ چه فعالیت‌های داشتید و مسئولیت شما دقیق چه بود؟

نجاشی: بعد از زمانی که کابل توسط بچه‌های کابل گرفته شد، من خودم قوماندان بودم که در حدود صد و سه نفر داشتم که در مقاومت‌های کابل از مردم خود دفاع می‌کردیم.

بنیادپیش: برخورد شهید مزاری با قوماندانان و جوانان غرب کابل، چگونه بود؟

نجاشی: شهید مزاری بسیار قاطع بود. ما بچه‌های کابل زمانی که کابل را گرفتیم و زمینه برای آمدن اعضای شورای مرکزی در کابل مهیا شد، معتقد بودیم که چوکی‌های سهمیه حزب وحدت در کابل صد درصد به ما داده می‌شوند؛ چون ما داکتر، انجینیر، معلم، نظامی و افراد مسلکی زیاد داشتیم؛ ولی یکی از وزارت‌ها که سهمیه حزب وحدت بود به ژنرال خداداد داده شد. به همین خاطر رابطه بچه‌های کابل با اعضای شورای مرکزی حزب وحدت به هم خورد. تمام بچه‌های کابل در علوم اجتماعی جمع شدند و از شورای مرکزی وضاحت خواستند. این‌ها می‌گفتند که ما در کابل بودیم، شهید شدیم، جنگ کردیم و زندان شدیم، چرا ما را نادیده گرفتید. در علوم اجتماعی تقریباً تمام اعضای شورای ولایتی کابل بودند. اول آقای سید فاضل آمد و اظهار داشت



تعداد با ما ماندند و عدهٔ دیگر در مخالفت باقی ماندند و برنگشتند.

پنجاهه نیش: شهید مزاری چگونه می توانست جبهاتی را که انسجامی بین نیروها وجود نداشت، مدیریت کند؟

نجاشی: هر چند در زمان شهید مزاری آدم‌هایی خیلی مهم وجود نداشت که با تکیه به او بشود جبهات را مدیریت کرد؛ ولی با آن هم شهید مزاری در عین داشتن قاطعیت از گذشت و ملاحظت مدیریت می خوب برخوردار بود. استاد شهید کسانی را که خیانت می کردند، اسلحه‌ها را می دزدیدند و دوباره به حزب وحدت می فروختند، نصیحت می کرد که تو خجالت نمی کشی و در حالت که ما درگیر هستیم و هیچ کس با ما کمک نمی کنند، تو مرمی و مهمات را می بری و دوباره به خودمان می فروشی. شهید مزاری حتی یکی از اعضای شورای مرکزی را که او خودش یک موتر را فروخته بود و در جواب استاد گفته بود که؛ استاد حالا شده دیگه، ببخشید و به دلیل فعال بودن او، دوباره به مأموریت گماشت. استاد مزاری افراد خاص داشت؛ ولی در عین حال همه چیز را کنترل می کرد. استاد همیشه به افراد مسلکی اهمیت می داد. مثلاً ژنرال خداداد یک خلقی بود؛ ولی با توجه به مسلک شان برایش وظیفه داد. ویژگی دیگر شهید مزاری این بود که به صورت بسیار ساده حرف دل مردم را می گفت و گذشته تاریخی مردم را به یاد شان می آورد و از وحدت و یکپارچگی حرف می زد، سخنرانی مزاری چنان عمیق، مؤثر و عام‌فهم بود که دیگر برای کسی سوال مبهم باقی نمی ماند.

پنجاهه نیش: از جنگ‌های سه سالهٔ غرب کابل چه به یاد دارید؟ نکات برجستهٔ آن را اگر یادآوری کنید.

نجاشی: فداکاری و روحیهٔ مردم تحت رهبری شهید مزاری در اوج بود! یک کاکا مریض بود که پسرش شهید شد. وقتی ما پسر او را بردیم به خانه اش و گفتیم که پسرت شهید شده است، از دهن پنجره گفت بیارید که این پسر را یک بوسه کنم. او پسرش را

بوسید و گفت خداحافظ پسرم. گفت همه شهید داده اند و من از هیچ کس دیگر برتر نیستم. پسرش را دفن کردیم و بعد از سه ماه پسر دیگرش شهید شد. مریضی ایشان آن زمان شدت یافته بود و فلج شده بود، پسر شهیدش را به خانه بردیم و مستقیم بردیم دفن کردیم. بعد از نماز شام به من گفتند که ایشان را از شهادت پسرش خبر کنم. من رفتم و گفتم کاکا پسر دوم تان هم شهید شد. ایشان داشت دانه‌های تسبیح خود را می شمرد، بدون این که توقف کند، رویش را به طرفم دور داد و گفت اگر یک بار می دیدم، خوب بود. مردم این گونه روحیه داشت و کسانی که این صحنه را می دیدند گریه می کردند. زنان نیز اگر نان می داشتند همان را نصف می کردند و در جبهات می بردند. به مردم این احساس دست داده بود که ما رهبر داریم و می گفت حرکت، جنگ و جهاد ما بی نتیجه نیست و جنگ ما جهت داده می شود. مردم با اعتماد کامل به شهید مزاری در جبهات شرکت می کردند. ما دو یا سه بار در کوه تلویزیون بالا شدیم که آن جا دست شورای نظار بود و همه جا ماین فرش بود. بچه‌ها در کوه کافرکوه بالا شدند که در آن جا انجنیر جواد مرادی هم بود که از پای خود زخمی شد. بچه‌ها مستقیم بالای پوسته حمله کردند و پوسته را گرفتند و پسر کاکایم هم در آن جا شهید شد، این برای شورای نظار تعجب آور بود که این‌ها چگونه نیرو دارند که این گونه فداکاری می کنند.

پنجاهه نیش: چند ویژگی برجستهٔ شهید مزاری را که کسی دیگر نداشته باشد، نام ببرید؟

نجاشی: یکی از ویژگی‌های شهید مزاری همگرایی بود. در ساحه‌ای که ما بودیم، برادران پشتون و تاجیک زیاد بود و شهید مزاری مرا خواست و گفت جنگ موقتی است و نباید برادران تاجیک و پشتون از تو آزرده باشند، احترام و عزت آنان باید محفوظ بماند. مزاری دقیق و قاطع بود. به عنوان نمونه در زمان جنگ یک بار طرف تایمنی پیش رفتم و با برادران جنبشی صحبت کردم که شرایط خراب است و شما تانک‌های تان را به طرف غرب کابل جهت کمک به ما، انتقال دهید. به نظرم ژنرال ناصر بود که به من گفت؛ شما به بهانهٔ تمرین، تانک‌ها را بکشید و به طرف

مثل دوستم و ربانی و شخصیت‌های کلان دیگر می‌آمدند و استاد را می‌دیدند و بعد از آن که صحبت‌های استاد را می‌شنیدند، می‌گفتند که مردم هزاره واقعاً رهبر دارد. در یکی از نمازهای عید در مسجدی که قاضی سعادت پیش نماز آن بود، همه منتظر استاد مزاری بودند؛ ولی استاد با آن عظمت و بزرگی‌اش که رهبر یک حزب بسیار قوی بود و کل دنیا هم او را می‌شناخت، آمده بود در صف سوم و در کنار نمازگذاران عادی نشسته بود که فقط چند نفر او را دیده بودند و مقامات که بعدها آمده بودند، استاد را ندیده بودند.

شهید مزاری برای مردم شان می‌سوخت. در مزار که با یکی از مؤسسات خیریه خارجی به حیث انجنیر کار می‌کردم، پیش استاد رفتم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. استاد اظهار داشت که مردم ما و مردم هزارستان و مناطق مرکزی بسیار فقیر و بیچاره‌اند، شما اگر در توان دارید، کمک‌های مؤسسات را به مناطق هزاره‌نشین ببرید که مردم چیزی ندارند. در آن زمان برخی احزاب مؤسسات را تلقین و توجیه می‌کردند که شما در مناطق مرکزی نروید، آنان با شعار نه شرقی و نه غربی، فقط جمهوری اسلامی را می‌خواهند و از شما خوش‌شان نمی‌آیند و شاید شما کشته شوید. به همین خاطر مؤسسات به مناطق مرکزی نمی‌آمدند. استاد در این قسمت بسیار تشویق کرد و دستور داد که کمک‌ها را هر چه که می‌توانید به مناطق مرکزی ببرید که مردم بسیار فقیرند و برای این کار دولت افغانی داد تا این کار انجام شود.

بنیادپیش: به نظر شما ارزشمندترین میراث شهید مزاری چیست؟

بنیادپیش: ارزشمندترین میراث شهید مزاری حفظ وحدت ملی است. این حرف استاد برای ما غرور می‌بخشد. امروز اگر ما یک قوم دیگر را می‌بینیم، برای او می‌گوییم که رهبر ما گفته است وحدت ملی برای ما یک اصل است، حس سربلندی به ما دست می‌دهد. تمام حرف‌های استاد مثل دفاع از حقوق زنان و... امروز برای ما ارزشمندند.

غرب کابل انتقال بدهید. من آمدم که این گزارش را به استاد شهید بدهم. رفتم پیش استاد، سلام کردم و دیدم که استاد بسیار غضبناک نشسته است و به من گفت که به تو دستور داده بود که پوسته‌های جنبش را خلع‌سلاح کنی؟ گفتم استاد! من خلع‌سلاح نکردم. گفت خلع‌سلاح کردی و سلاح‌شان را گرفتی و حالا آمدی این‌جا که بگویی من خلع‌سلاح نکردم. نمی‌دانم که استاد از کجا خبر می‌شد. من گفتم استاد آن‌ها را من خلع‌سلاح نکردم و من آمدم که به شما گزارش بدهم که کار به این‌جا رسیده است. استاد وقتی متوجه شد، جای که پیشش بود گفت بگیر و بخور و خواست به من یک محبت نشان دهد. در واقع گزارش برای استاد غلط آمده بود. افراد شیخ ناظر که در حزب پاسداران افغانستان بود، بدون هماهنگی با شورای مرکزی حزب وحدت، خودسرانه پوسته‌ها را خلع‌سلاح کرده بودند که من خبر نبودم.

بنیادپیش: پیام شما برای دوست‌داران و رهروان شهید مزاری چیست؟

بنیادپیش: شهید مزاری تثبیت شد و عملکردش را نشان داد و شهید شد؛ ولی متأسفانه دشمنان‌شان هنوز در پی تخریب گذشته و سوانح شهید مزاری‌اند. از جمله راجع به دانشنامه هزاره معلومات دارید که بعضی‌ها به صورت واضح نمی‌توانند استاد شهید را تخریب کنند؛ ولی به صورت غیرمستقیم علیه شهید مزاری از طریق چنین نوشته‌هایی عمل می‌کنند و شخصیت ایشان را تخریب می‌کنند. بعضی دوستان نادان هم در قسمت معرفی استاد شهید برای نسل جوان اشتباه می‌کنند. باید مردم ما آگاهانه و متحدانه از گفته‌های شهید مزاری الگو بگیرند و از آرمان‌های شهید مزاری دفاع کنند و مردم باید حزب و میراث شهید مزاری را حفظ کنند.

بنیادپیش: اگر کدام خاطره‌ای از شهید مزاری داشته باشید، برای خوانندگان ما بگویید.

بنیادپیش: شهید مزاری بسیار شکسته و خاکی بین مردم خود زندگی می‌کرد. بعد از این که استاد مزاری و حزب وحدت در اوج قدرت خود رسیده بود، افرادی